

## طلوع شمس در ژرفنای ظلمت

فرامرز دانش‌پژوه

### مقدمه

گاه مشاهده می‌شود درباره آنچه که به "اظهار امر خفی" حضرت بهاءالله در سیامچال طهران شهرت یافته، آگاه شدن هیکل مبارک از مأموریت الهی خود تعبیر می‌شود و به بعضی بیانات از قبیل "كُنْتَ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ، رَاقِداً عَلَى الْمَهَادِ، مَرَّتَ عَلَيَّ نَسَائِمُ السَّبْحَانِ وَ عَلَّمَنِي عِلْمَ مَآكَانَ" (لوح سلطان) استناد می‌شود که آغاز ابلاغ رسالت به آن حضرت است و بیانات طلعت ابهی در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی راجع به آنچه که نخستین نزول وحی تلقی شده دال بر بدایت ارتباط حق با مظهر ظهور خود می‌پندارند.

برای مثال، در کتاب «بهاءالله، شمس حقیقت»، اثر جناب بالیوزی، چنین آمده است، "حضرت بهاءالله درباره لحظاتی که پی به بعثت و مأموریت الهی خویش بردند چنین می‌فرمایند، "در ایام توقّف در سجن ارض طاء ... احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت ..."" (ص ۱۰۷) در کتاب «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۱، ص ۱۸، چنین آمده است، "حضرت بهاءالله همچنان که در رساله مبارکه ابن ذئب تأیید می‌فرمایند در این سجن اظلم در حالی که به استنشاق روائح منتنه آن ناچار و در حینی که پای مبارک در گُند و رأس مبارک در اثر سنگینی سلاسل به جلو خم می‌شد، بر اولین تجلیات مقام مقدّس خود به عنوان مظهر ظهور کلی الهی آگاهی یافتند."

بیان مشابهی از حضرت اعلی نیز در دست است که آغاز علم لدنی در ایشان را به سنه ستّین نسبت می‌دهد. هیکل مبارک خطاب به محمدشاه می‌فرمایند، "خداوند شاهد است که مرا علمی نبود، زیرا که در تجارت پرورش نمودم. در سنه ستّین قلب مرا مملوّ از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجه الله علیه السلام فرمود تا آن که ظاهر کردم در آن سنه امر مستور را و رکن مخزون را." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۴) شاید این طرز بیان مطلب بدان علت باشد که آن را با منطق خود منطبق می‌سازند و مظهر ظهور را، طبق آیه قرآنی "ما أنا إِلَّا بشرٌ مثلکم"، فردی عادی می‌دانند که همواره در انتظار است تا خدایش اراده کند و مطلبی را به صورت وحی به او فرستد و مصداق "إِلَّا يُوْحَىٰ إِلَيَّ" ظاهر و باهر گردد. در واقع در هنگام اولین نزول وحی، پیامبر الهی، از رسالت خود مطلع شود و تدریجاً آن را به اطلاع خلق برساند.

اما، در امر مبارک این موضوع به نحوی متفاوت بیان شده و رویداد درون ظلمت سیاه‌چال، که در واقع به نحوی به "طلوع شمس در ژرفنای ظلمت" می‌توان تشبیه کرد (استغفرالله عن هذا التَّشْبِیه)، به نوعی دیگر توصیف شده است. در این وجیزه سعی می‌شود از زاویه‌ای دیگر به این موضوع پرداخته شود تا که شاید مقوله بدایت و قوف حضرت بهاء‌الله به مأموریت خود به کلی منتفی شود.

### مقام مظاهر ظهور

در کتب پیشینیان نحوه برگزیده شدن مظاهر ظهور و انبیاء جهت هدایت جمهور به نوعی ذکر شده که گویی آنها از ابتدا در جریان موضوع نبوده‌اند و ناگاه خداوند به آنها تجلی می‌کند و آنها را از مأموریتشان آگاه می‌سازد. مثلاً در قرآن آنچه که در غار حرا رخ می‌دهد و با "اقرأ" شروع می‌شود گویی حضرت محمد را حیران می‌سازد که دچار انصعاق می‌گردند و خود را در گلیمی می‌پیچند و عنوان "یا ایها المدثر" را می‌گیرند. یا حضرت موسی از سدره مشتعله خطابی می‌شنوند و منصعق می‌گردند. وحی الهی در مورد حضرت مسیح چون کبوتری از آسمان فرود می‌آید و ایشان را آگاهی می‌بخشد.

اما، در امر مبارک اشارتی لطیف دارند جمال مبارک: "و این که از مظاهر امر سؤال نمودند؛ ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۲۲)

آنها از قبل واقف به مقام و مأموریت خود هستند و چون میقات معین فرا می‌رسد آن را اظهار می‌کنند. از آن گذشته، این نفوس مقدّسه قبل از ورود به این عالم، در ذرّ عما مأموریت خود را دریافت می‌کنند و جمال مبارک به این موضوع نیز اشاره دارند، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجردّه در عالم مُلک و شهاده ظاهر سازند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳)

حضرت عبدالبهاء در توضیح این موضوع بالصّراحه می‌فرمایند، "مظاهر مقدّسه لم یزل حقایق نورانیه بوده و هستند؛ تغییر و تبدّلی در ذات آنها حاصل نگردد. نهایت آن است که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار." (مفاوضات، فصل "یو"، ص ۶۳)

در توضیحی دیگر هیکل مبارک می‌فرمایند، "مقام ملکوتی ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقع بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا. پیش از بعثت و

بعد از بعثت جمیع یکسان است. این است که می‌فرماید منم الف و یاء اول و آخر. تغییر و تبدیلی از برای من نبوده و نخواهد بود. (مفاوضات، فصل "نح"، ص ۱۶۶)  
 "حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است. پس چگونه می‌شود که با وجود این فیوضات و کمالات، استشعار نباشد؟" (مفاوضات، فصل "لط"، ص ۱۱۷)

### مأموریت مظاهر ظهور

تحمل مشقات و بلایا در این عالم ادنی صرفاً برای هدایت خلق بوده و هست. زیرا "بعد از ظهور این طلعات قدسیه در عالم ظهور و شهاده" برخی به ظلمت جهل و غفلت که ثمره اعمال خود ایشان است گرفتار می‌شوند و بعضی به زخارف دنیوییه مشغول می‌گردند. آنها گویی واقف نیستند که علت خلقتشان در این عالم چیست. بدین لحاظ "آن جمال غیبی جمیع ناس را به انقطاع کل و انفاق کل دعوت می‌نماید؛ اما نفوس اعراض کنند و اذیت و آزار نمایند. اما، چون هدف و مقصود حضرات انبیاء هدایت خلق است تحمل جمیع این ناملایمات کنند. بنابر این، نه تنها بر مقام و موقف و مأموریت خویش واقفند، بلکه بر کلیه مصیبات و مشقاتی که در عالم عنصری باید تحمل نمایند وقوف تام دارند زیرا مقصود از ظهور آنها هدایت خلق است، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (همان، ص ۱۶۴)  
 این هدایت خلق نه بدان صورت است که تصور می‌شود. بلکه آنها نوع بشر را واقف می‌سازند که به صورت اسماء و صفات الهی خلق شده و جواهر گرانبهایی در وجودشان به ودیعه گذاشته شده است که باید مکشوف گردد. آنها به صیقل تربیت نفوس انسانی را راهنمایی می‌کنند که چگونه آن احجار کریمه را از معادن انسانی خارج نمایند و به ظهور و بروز رسانند. در اصل "انسان طلسم اعظم است اما عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده." (لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۲)  
 شاید بتوان مأموریت مظاهر ظهور را در یک جمله بیان کرد، "حق برای ظهور کنوز مودعه در نفوس انسانی آمده" (اشراقات، ص ۱۴۱) یا "حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده." (همان، ص ۱۳۲)  
 بنابر این، باید عرض را کنار زد تا جواهر مکنونه و خزائن پنهان در وجود انسانی به ظهور برسد و مورد استفاده خود او و دیگران واقع شود، "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد." (دریای دانش، ص ۱۲)

لهذا، قبل از ورود به این عالم است که مأموریت آنها به ایشان ابلاغ می‌گردد. این است که حضرت بهاءالله می‌فرماید، "این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح، به کمال میل و رغبت، جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳)

ذرّ عما و عوالم ارواح کجا است؟ حضرت اعلیٰ در توضیح آن می‌فرماید، "کان الله ربّنا کما کان لم یکن معه خلقه و لا یُذکر شیءٌ فی رتبه و هو المتفرّد فی الذّات و المتقدّس فی الصّفات. ما کان المراد من العماء و لا الهواء إلاّ نفسه لأنّ لو کان غیره لیبطل بدلیل لامتناع العزلة و اثبات الوحدة..." (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۹۲) جناب دکتر رأفتی در توضیح آن مرقوم داشته‌اند، "محور اصلی بیانات حضرت ربّ اعلیٰ در این توقیع منیع راجع به این مطلب است که عما مقام مظهر امر و ذکر اول و یا مشیّت اولیه است که بنا به فرموده مبارک «هو امر الّذی خلق لا من شیءٍ» می‌باشد. (همان، ص ۳۹۳)

حضرت عبدالبهاء در توصیف عما می‌فرماید، "... هذا المقام یعبرون عنه بالاحدیة و العماء و هذا مقام الكنز المخفیّ المذكور فی الحدیث..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۹۹) البتّه، حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری اشاره دارند که مقصود از کنز مخفی حضرت بهاءالله است: "هذا هو الكنز الأخفی، و هذا هو السّماء الّذی صعد الیها عیسی... " (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

لهذا، مشیّت اولیه که به خلق اشیاء و بعث رسل می‌پردازد در عالم عماء مظاهر ظهور را مبعوث می‌فرماید و مأمور هدایت خلق می‌کند.

### مفهوم "کنت كأحد من العباد"

این بیان مبارک که مشابه آن از قلم حضرت ربّ اعلیٰ نیز نقل شد، نه بدان مفهوم است که از آن در ظاهر مستفاد می‌شود. حضرت عبدالبهاء در این باب توضیح داده‌اند که مقصود چیست. این ابدأ حقیقت محسوسه نیست، بلکه حقیقت معقوله است. زیرا زمان برای خداوند و مظهر او وجود ندارد. گذشته و حال و آینده یکسان است. عین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء گویای حقیقت مطلب است، "آمدیم در بیان عبارت مبارک این که می‌فرماید، «یا سلطان إتی کنْتُ كأحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ماکان. لیس هذا من عندی بل من لدن عزیزِ علیم.» این مقام تجلّی است. این محسوس نیست، معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال میرا و منزه است. این تعبیر و تمثیل است؛ مجاز است نه حقیقت؛ و نه حالتی که مفهوم انسان است. یعنی خواب بوده، بیدار شده. بلکه انتقال از حالی به حالی است. مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت. نوم حالت صمّت است، بیداری حالت نطق. نوم

حالت خفاست و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود، بهار آمد بیدار شد؛ یا زمین مرده بود، بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی. " (مفاوضات، فصل "یو"، ص ۶۳)

در مقامی دیگر توضیح می‌فرمایند، "در مقاماتی که ذکر می‌شود من خوابیده بودم و مرور کرد نجات الهی بر من و بیدار شدم، مثل بیان حضرت مسیح است که می‌فرمایند جسد محزون است و روح مستیشر ... این که بیان می‌فرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد، راجع به جسد است؛ در عالم حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست. ماضی و مضارع و حال همه یکی است." (مفاوضات، فصل "لط"، صص ۱۱۷-۱۱۸)

### رویداد سیاهچال

آنچه که در سیاهچال طهران روی داد و ما از آن به عنوان "اظهار امر خفی" یاد می‌کنیم، در واقع نوعی معاشقه ذات الهی با خود بوده است. اما تعبیراتی که در این باب بیان شده متفاوت است. حضرت ولی امرالله آن را "تجلی روح اعظم" بر قلب حضرت بهاءالله بیان کرده‌اند. هیکل مبارک بعد از آن که سیر تکاملی بذر امرالله را که در زمان حضرت آدم غرس شد و تا زمان حضرت رسول رشد و نمو یافت و با ظهور حضرت اعلیٰ به بار نشست و میوه و ثمره‌اش در اثر شهادت حضرت اعلیٰ در آسیاب محن و بلایا "معصور گشت"، می‌فرمایند روغن حاصله از آن در زندان سیاهچال مشتعل گشت، "در سنه تسع، در زندان ارض طاء، آن سجن انتن مظلم، زیت این ذبح اعظم و دهن لطیف آن شهید اکبر افخم و فدایی موعود و مقصود امم، مشتعل و روشن گشت و بر اثر تجلی روح اعظم بر قلب ممرّد الطف جمال قدم و مظلوم عالم رشحی از نور مهیمن حمراء بر عالمیان در ظلمت آن زندان مبذول گشت ... " (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۴۲۱)

اما جمال مبارک به رویدادی اشاره دارند که اگرچه صریحاً به واقعه سیاهچال مرتبط نشده، اما فحوای کلام به نحوی است که می‌توان مستفاد کرد که به واقعه مزبور مربوط می‌شود، "بغتة در دوم ماه مولود، قبل از طلوع، جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد؛ انقلابی که بشارت عروج می‌داد. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود. إلی أن أنتهی الأمر إلی حین الظهور إذا فُزْتُ بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الأرضین." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۶ / اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۸)

این تحوّل منجر به ظهور و بروز امر الهی گشت. اما، این تحوّل که در هیکل عنصری طلعت ابهی صورت گرفته، در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی به صورت دیگر بیان گشته و به ریزش آبشاری از بلندای کوهی به دره‌ای تشبیه شده است که از رأس بر صدر می‌ریخت. در آنجا بیان می‌فرمایند که لسان به کلماتی تقوّه می‌کرد که احدی بر اصغاء آن قادر نه. لهذا امر مبارک به احدی اظهار نشد، هر چند که نفوسی، به نصّ مبارک، پی به ظهور الهی بردند و در سرّ سرّ تعداد مؤمنین تکمیل شد. جمال مبارک در کتاب بدیع (طبع آلمان، ص ۵۳) به این نکته اشارتی گذرا دارند، "در این ظهور بدع قدس رحمانی، در سنهٔ تسع، در سرّ سرّ نفوس مقدّسه مطهّره زکیّه، در همان حین تکمیل شدند." بنا بر این، امر مبارک اظهار نشد، بلکه نفوس مقدّسه به صیرف "پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده" موفق به عرفان الهی گشتند.

آنچه را که حضرت بهاءالله در بیان رویداد داخل سیاهچال، که به نزول وحی تعبیر شده، ذکر می‌فرمایند، در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی (طبع طهران، ۱۱۹ بدیع، ص ۱۷) به این صورت عزّ نزول یافته است: "در ایّام توقّف در سجن ارض طا، اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود، ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه."

حضرت عبدالبهاء در توضیح آنچه که در سیاهچال طهران روی داد چنین تبیین می‌فرمایند، "این بیانی که می‌فرماید «از اعلاّی رأس بر صدر می‌ریخت» آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است؛ نار محبّت است که مشتعل بنفسه نفسه است." (محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۳)

این عبارات در دیگر آثار جمال مبارک مشاهده شده است. از جمله می‌فرمایند، "این ایّام مع احزان وارده، جمال احدیه در کلّ احیان به ذکر و ثنای ذات مقدّسش مشغول." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۶۱) در واقع به نوعی هر دو بیان دلالت بر اشتعال نار محبّت الهی به ذات مقدّس خویش است.

### کلام آخر

با توجه به آنچه که ذکر شد، حضرت بهاءالله از بدایت ولادت واقف بر مقام مظهریت خویش بودند و میقات ظهور آن، یعنی نقطه ختامی بر دور بابی، در سنهٔ تسع بود که مقارن به مسجونیت طلعت ابهی در سیاهچال طهران بود. اما، اظهار آن بنا به حکمتی به تعویق افتاد.

شاید تعویق اظهار امر مبارک، که ده سال بعد در باغ رضوان بغداد صورت گرفت، بنا به تقاضای حضرت ربّ اعلیٰ از من یظهره الله بوده باشد. زیرا در توقیعی که باید در مکتب من یظهره الله خوانده شود می‌فرمایند، "لو تعزلن فی القیمة الأخری من فی البیان حین الّذی تشرب اللّبن من ثدی امّک بإشارة من یدک لکنت محموداً فی اشارتک ولو آتته لا ربیب فیہ لتصبرن تسعة عشر سنه لتجزی من دان به فضلاً من اندک انک کنت ذا فضل عظیماً..." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۳ / مضمون: اگر در رستاخیز بعدی، حتی وقتی هنوز طفل رضیعی باشی، با اشارت انگشتی جمیع اهل بیان را مردود شماری، ممدوحی در امر و محمودی در حکم، گو این که در این تردیدی نیست که نوزده سال، به نشان فضل عظیم خود، به آنهایی که ایمان آورده‌اند مهلت عنایت فرمایی تا از حضرتت مکافات ایمان خویش ببینند و به پاداش خویش برسند.)

ملاحظه می‌شود که فضل الهی احاطه کرده و اگرچه آغاز دور بهائی در سنه تسع رقم خورده، اما ظهور و بروزش ده سال به تعویق افتاده تا که مؤمنین به بیان به کمال رسند و به موجب بیان مولای خود، حضرت اعلیٰ، "ثمرات لیل خود را باطل" نکنند (بیان، واحد ۲، باب ۷) و به من یظهره الله ایمان آورند.

در بیانی دیگر نیز حضرت بهاء الله اشاره دارند که حضرت ربّ اعلیٰ به ظهور طلعت ابهیٰ به فاصله نوزده سنه از اظهار امر خود بشارت می‌دهند، "مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید به ظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی‌نماید و به عشرین نمی‌رسد." (مجموعه اشراقات، ص ۴۸)